



Research Institute of
Hawzah and University

Methodology of Social Sciences and Humanities

Journal homepage: <https://method.rihu.ac.ir/>



Original Article

Relational Approach in Social Analyses: Understanding of Ever-dynamic Social Relations

Hasan Poornik¹

1. Academic Board, Research Institute of Cultural, Social and Civilization Studies (Pamphlet), Tehran, Iran (Corresponding Author).

hpnik@yahoo.com

Received: 2024/06/27; Accepted: 2024/09/22

Extended Abstract

Introduction and Objectives: Contemporary social sciences is incapable of catching and explaining complex and ever-changing collective relationships constantly if they don't invest enough in generating new and innovative conceptual and methodological manners. Featuring the emergence of new trends, and phenomena, and the increasing complexity, relations of all kinds in contemporary society remind us of the need for methodological innovations. So, methodological interventions in order to carry out inter and trans-disciplinary searches justify their necessity among other things, due to the increasing globalization of local relations, which Giddens understands as a shift in time-space relations (Giddens 1401), the emergence of hybrid phenomena developing from complex relations between interpersonal elements and continuing to reproduce new connections and constructive nodes (Latour, 1993), and the highly dynamic, transformative, liquid and emergent nature of phenomena in late modernity (Bauman, 2000). Especially the latter makes it necessary to adopt methodological approaches that emphasize social dynamics rather than social statics, leading to understanding the fugitive, complex, and ever-changing phenomena that we engage in our social life increasingly. All these urge us to take into account relations in their own terms as an appropriate way of capturing new conditions.

Method: In this respect, this article uses the method of "text analysis" and extends the interpretative-analytical method developed by Rainer Keller in the sociology of knowledge (Keller, 1402; Tawakol and Manouri, 1395), pursuing two interrelated goals: 1) developing the theoretical foundations and perspectives of qualitative research (hermeneutics of social sciences and sociology of knowledge), and by doing so 2) making the possible linkage between qualitative research and established discussions and deepening the qualitative methods of social research within the purview of qualitative paradigm (cf. Keller, 1402: 81 ff.).

Results: This article indicated that the relational approach is an appropriate method to understand social dynamics under the ever-changing and globalized conditions of late modern society. It also discussed that the relational approach





Research Institute of
Hawzah and University

Methodology of Social Sciences and Humanities

Journal homepage: <https://method.rihu.ac.ir/>



Original Article

is characterized by certain qualities, including anti-authoritative, context-sensitive (context orientation), valuation of the researcher's experiences in diagnosing and solving problems, and the suitability of the methodological approach for inter-and trans-disciplinary studies. To further explain the proposed method and provide a basis for future theoretical discussions and empirical applications, this article first highlighted the importance of emphasizing relationships in the social sciences for understanding and analyzing social dynamics. It then explained the ontological and epistemological foundations of the approach under discussion and also neglected some criticisms worthy of mention. In the relational approach "relations" is determined as the unit of its analysis, therefore, as an appropriate logic of explanation for the relational research approach, here was introduced deductive reasoning developed by Charles S. Peirce. Finally, some consequences of the application of the relational method for the pathology and social criticism of today's modern society were discussed.

Discussion and Conclusions: Understanding emerging, hybrid, and globalized phenomena that occur in changing social contexts, social research must be open to new, hybrid, and multidisciplinary methods as well. This relational approach which starts from relations and their connections, presupposes a kind of flat ontology that avoids essentialism, which turns it into an anti-authoritarian method that grants no privilege to dualism and hierarchical order in understanding social phenomena. By adopting "relations" as the unit of analysis, additionally, this approach can go beyond the spectrums that are formed in the social sciences according to the two poles of individual/collective and/or agent/structure. The emphasis on relationships also opens up social analysis to the relationships between the human and non-human worlds and allows us to include the world of things (Dingwelt) in social analysis. Therefore, a kind of relational analysis is appropriate for a world that is increasingly characterized by the multiplicity of hybrids. Furthermore, this article proposes abductive logic as a suitable inference method for the relational method. This method is not only sensitive to the context of the reasoning processes but also opens the way for empiricism and direct and diverse forms of engagement of researchers in the research field. This point enriches the critical aspect of the relational approach, which determines the type of relationship we have with ourselves and others (animate and inanimate world), as well as the possible transformation of our future, based on how we are being in the world. In adopting a relational approach, the researcher cannot be untouched and uninvolved in the human and inhuman world around him, thus, at the end of the research, the researcher(s) and their subject(s) of research(s) would be altered than their initial state.

Keywords: Social Relations, Relational Research Approach, Social Dynamism, Abductive Reasoning, Social Explanation.

Cite this article: Hasan Poornik. (2024), "Relational Approach in Social Analyses: Understanding of Ever-dynamic Social Relations", Methodology of Social Sciences and Humanities, 30(119), 57-72.



رهیافت رابطه‌گرایی در پژوهش اجتماعی: فهم اجتماعی مناسبات همیشه‌پویایی

حسن پورنیک^۱

۱. هیئت علمی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی اجتماعی و تمدنی (پمفات)، تهران، ایران.

hpnik@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

چکیده گسترده

مقدمه: همواره در روش‌شناسی علوم اجتماعی معاصر کوشش می‌شود نوآوری‌های مفهومی و روشی ایجاد شوند که از پس تبیین مناسبات جمعی روبه‌پیچیدگی و همیشه‌دگرگون‌شونده برآیند. ظهور روندهای تازه، پدیده‌های نوظهور و پیچیده‌تر شدن مناسبات فعلی ضرورت نوآوری‌های مفهومی و روش‌شناختی را یادآور می‌شوند. به عبارتی، مداخله‌های روش‌شناسی میان و فرارشته‌ای در علوم اجتماعی بیش‌ازپیش ضروری شده‌اند؛ از جمله، به علت جهانی‌شدن فزاینده مناسبات محلی که گیدنز به مثابه ازجاکنندگی مناسبات زمان-مکان می‌فهمد (گیدنز ۱۴۰۱)، ظهور پدیده‌های دورگه که از مناسبات پیچیده میان عناصر انسانی-نانسانی ظهور کرده‌اند و به تکثیر و پیوندهای تازه ادامه می‌دهند (لاتور، ۱۹۹۳)، و ماهیت به‌شدت پویا، دگرگون‌شونده، گسسته و پیشامدی پدیده‌های نوظهور در مدرنیته متاخر (باومن، ۲۰۰۰) که از دسترس مقوله‌پردازی‌های جاافتاده در علوم اجتماعی مرتبط با مدرنیته کلاسیک به دور می‌مانند. بویژه این مورد آخری اتخاذ رهیافت‌های روش‌شناختی راضرووری می‌سازند که به جای ایستایی‌های اجتماعی بیشتر بر پویایی‌های اجتماعی تأکید کنند و به دریافت و درک ماهیت شتابان، پیچیده، و پیوسته دگرگون‌شونده پدیده‌ها و رخداد‌های زندگی اجتماعی بر حسب مناسبات درونی شان بیانجامند یکی از راه‌هایی که می‌شود در علوم اجتماعی برای درک و دریافت و تحلیل مناسبات نوظهور پیشنهاد داد توجه به خود این مناسبات و پویایی‌های مرتبشان و در نظر گرفتن رابطه‌ها به مثابه واحد تحلیل است. با این کار، نه تنها پویایی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در کانون تحلیل قرار می‌گیرند بلکه نحوه شکل‌گیری و برقراری مناسبات به علاقه پژوهشی برای آسیب‌شناسی اجتماعی تبدیل می‌شوند. در این راستا، مقاله پیش رو، با توجه به شرایطی که در بالا ترسیم شد، رهیافت رابطه‌ای را راهی برای پاسخ‌دادن به نیازهای روشی و پژوهشی معرفی می‌کند. بر این اساس، پرسش‌های مقاله پیش رو عبارتند از اینکه: «رهیافت رابطه‌ای در علوم اجتماعی چیست؟»، و «بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این رهیافت کدامند؟»، و «چگونه نوعی رهیافت رابطه‌ای در پژوهش اجتماعی به فهم پدیده‌های نوظهور سده بیست و یکمی‌مان کمک می‌کند؟»، در ذیل این دو پرسش اولیه، پرسش ثانویه‌ای نیز مورد بحث قرار می‌گیرد که به الزامات کاربردی روش‌شناختی منطق رابطه‌ای در پژوهش بازمی‌گردد: «الزامات استدلالی برای کاربردی رهیافت رابطه‌ای در علوم اجتماعی چیستند؟».

روش: در این راستا، این مقاله با رجوع به متن‌های اصلی متفکران مرتبط با «رهیافت رابطه‌گرایی» روش تحلیل متن را اتخاذ می‌کند. همچنین رهیافت تفسیری-تحلیلی که رایبر کِلر در «جامعه‌شناسی معرفت» بسط داده است (کِلر، ۱۴۰۲ و توکل و منوری، ۱۳۹۵) را به عنوان چشم‌انداز کلی برای بازسازی روش رابطه‌مندی برای علوم اجتماعی برمی‌گیرد. در این راستا، رهیافت تفسیری-تحلیلی دو هدف بهم پیوسته را دنبال می‌کند؛ ۱) گسترش بنیان‌های نظری و چشم‌اندازهای پژوهشی کیفی (هرمنیوتیک علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی دانش)، و ۲) از این راه امکان‌پذیر ساختن نوعی پیوند پژوهش کیفی با مبحث مستقر و گسترش روش‌های کیفی پژوهش اجتماعی درون پارادایم کیفی (کِلر، ۱۴۰۲، ۸۱ به بعد).

یافته‌ها: این مقاله نشان می‌دهد که رهیافت رابطه‌ای یا رابطه‌گرایی روشی مناسب برای درک پویایی‌های اجتماعی در شرایط همیشه دگرگون‌شونده و جهان‌شده جامعه مدرن است. همچنین در اینجا بحث کرد که رهیافت رابطه‌ای خصوصیات متمایز دارند که از جمله عبارتند از صداقت‌ارگرا بودن، حساس بودن به زمینه‌های پژوهش (زمینه‌محور)، توجه کردن به تجربیات پژوهشگر در تشخیص و حل مسئله و مناسب بودن





نوع مقاله: پژوهشی

این رهیافت روش شناختی برای پژوهش‌های میان و فرارشته‌ای. برای توضیح بیشتر این روش و فراهم آوردن زمینه‌هایی برای بحث‌های نظری و کاربردی‌های عملی‌آتی، این مقاله، نخست اهمیت تأکید بر روابط در علوم اجتماعی برای دریافت و تحلیل پویایی اجتماعی را برجسته کرد. سپس، به ترتیب، بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این رهیافت را معرفی کرد و در این میان به برخی از نقدها نیز اشاره کرد. از آنجایی که رهیافت رابطه‌ای «روابط» را واحد تحلیل خود تعیین می‌کند، در اینجا منطق ربایشی یا استدلال تاسیسی که چالرز پیرس بسط داده است را به‌عنوان روش مناسبی برای فهم و تفسیر روابط اجتماعی معرفی کرد. سرانجام برخی از پیامدهای اتخاذ روش رابطه‌ای برای آسیب‌شناسی و نقد اجتماعی جامعه مدرن معاصر را مورد بحث قرار داد.

بحث و نتیجه‌گیری: برای فهم پدیده‌های نوظهور، دورگه و جهانی‌شده که در بسترهای دگرگون‌شونده رخ می‌دهند، پژوهش اجتماعی نیازمند گشودگی به روی روش‌های نوین، ترکیبی و میارشته‌ای است. رهیافت رابطه‌ای می‌تواند پاسخی به این نیاز باشد. این رهیافت با آغازیدن از روابط و نحوه‌گره‌خوردنشان به یکدیگر نوعی هستی‌شناسی مسطح را پیش‌فرض می‌گیرد که از ذات‌باوری پرهیز می‌کند و بواسطه اینکه در آن مناسبات مبتنی بر پایگان جایی ندارد اصولاً صداقت‌دارگراست. همچنین این رهیافت «روابط» را به‌مثابه واحد تحلیل خود برمی‌گزیند و با این تأکید تحلیلی از پیوستارهایی فراتر می‌رود که در علوم اجتماعی میان دو قطب فرد-جمع و عاملیت-ساختار شکل می‌گیرند. تأکید بر روابط همچنین تحلیل اجتماعی را به روی مناسباتی جهان انسانی و نوانسانی می‌گشاید و جهان چیزها را وارد تحلیل اجتماعی می‌کند. از این رو، نوعی تحلیل رابطه‌ای مناسب است با جهانی که که به‌طور روزافزونی با انبوهی از دورگه‌ها مشخص می‌شود. به عبارتی، بازشناسی این امر که روابط از توان تاسیسی برخوردارند کمک می‌کند که پرسش‌هایی از این دست صورتبندی شوند: چگونه پدیده‌های اجتماعی به صورت خاص شکل گرفته‌اند یا در حال دگرگونی‌اند؟ همچنین این مقاله منطق ربایشی را به‌عنوان روش استنباطی مناسب با روش رابطه‌ای پیشنهاد کرد. این روش نه تنها به زمینه‌مندی فرایندهای استنباط حساس است بلکه راه را برای تجربه‌گرایی و درگیری بی‌واسطه و چندگونه پژوهشگر با محیط پژوهش می‌گشاید. توجه به دانش زمینه در صورتبندی مساله و حدس و پیشینی نه تنها به پژوهشگر -دانش زمینه‌ای، تجربه پیشین و نوع رابطه‌ای که با محیط برقرار می‌کند- اهمیت می‌دهد بلکه بازنگری انتقادی را در فرایند پژوهش همچنین فرضیه‌سازی در فرایند تحلیل امکان‌پذیر می‌سازد. این نکته به جنبه انتقادی رهیافت رابطه‌مندی غنا می‌بخشد که بر اساس نحوه بودن ما در جهان نوع رابطه‌مان را خود و دیگران همچنین دگرگونی احتمالی آینده‌مان را مشخص می‌سازد. در اتخاذ رهیافتی رابطه‌ای پژوهشگر نمی‌تواند در جهان انسانی و نوانسانی پیرامونش درگیر نباشد و در پایان فرایند تحقیق خود، مورد تحقیق اش و جهان مشترکان در حالت اولیه پیش از تحقیق، بی‌تغییر مانده باشند.

واژگان کلیدی: روابط اجتماعی، رهیافت پژوهش رابطه‌ای، پویایی اجتماعی، استدلال ربایشی، آسیب‌شناسی اجتماعی.

استناد: حسن پورنیک (۱۴۰۳)، «رهیافت رابطه‌گرایی در پژوهش اجتماعی: فهم اجتماعی مناسبات همیشه‌پویایی»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی،

۱. مقدمه

همواره در روش‌شناسی علوم اجتماعی معاصر کوشش می‌شود نوآوری‌های مفهومی و روشی ایجاد شود که از پس تبیین مناسبات جمعی روبه‌پیچیدگی و همیشه‌دگرگون‌شونده برآیند. ظهور روندهای تازه، پدیده‌های نوظهور و پیچیده‌تر شدن مناسبات فعلی ضرورت نوآوری‌های مفهومی و روش‌شناختی را یادآور می‌شود. به عبارتی، مداخله‌های روش‌شناسی میان و فرارشته‌ای در علوم اجتماعی بیش‌ازپیش ضروری شده‌اند؛ از جمله، به‌علت جهانی‌شدن فزاینده مناسبات محلی که گیدنز به‌مثابه ازجاکنندگی مناسبات زمان - مکان می‌فهمد (گیدنز، ۱۴۰۱)، ظهور پدیده‌های دوره‌گه که از مناسبات پیچیده میان عناصر انسانی - نوانسانی ظهور کرده‌اند و به‌تکثیر و پیوندهای تازه ادامه می‌دهند (لاتور،^۱ ۱۹۹۳)، و ماهیت به‌شدت پویا، دگرگون‌شونده، گسسته و پیشامدی پدیده‌های نوظهور در مدرنیته متأخر (باومن،^۲ ۲۰۰۰) که از دسترس مقوله‌پردازی‌های جاافتاده در علوم اجتماعی مرتبط با مدرنیته کلاسیک به دور می‌مانند. به‌ویژه این مورد آخری اتخاذ رهیافت‌های روش‌شناختی را ضروری می‌کنند که به‌جای ایستایی‌های اجتماعی بیشتر بر پویایی‌های اجتماعی تأکید کنند و به دریافت و درک ماهیت شتابان، پیچیده، و پیوسته - دگرگون‌شونده پدیده‌ها و رخداد‌های زندگی اجتماعی برحسب مناسبات درونی آنها کمک کنند.

یکی از راه‌هایی که می‌شود در علوم اجتماعی برای درک و دریافت و تحلیل مناسبات نوظهور پیشنهاد داد، توجه به خود این مناسبات و پویایی‌های مرتبط آنها و در نظر گرفتن رابطه‌ها به‌مثابه واحد تحلیل است. با این کار، نه‌تنها پویایی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در کانون تحلیل قرار می‌گیرند، بلکه نحوه شکل‌گیری و برقراری مناسبات به‌علاقه پژوهشی تبدیل می‌شوند و در خدمت آسیب‌شناسی جامعه مدرن معاصر قرار می‌گیرند. در این راستا، مقاله پیش رو، با توجه به شرایطی که ترسیم شد، رهیافت رابطه‌ای را راهی برای پاسخ‌دادن به نیازهای روشی و پژوهشی معرفی می‌کند. براساس این، پرسش‌های مقاله پیش رو عبارت‌اند از اینکه: «رهیافت رابطه‌ای در علوم اجتماعی چیست؟»، و «بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این رهیافت کدام‌اند؟»، و «چگونه نوعی رهیافت رابطه‌ای در پژوهش اجتماعی قادر است به فهم پدیده‌های نوظهور سده بیست‌ویکم‌مان یاری رساند؟»، در ذیل این دو پرسش اولیه، پرسش ثانویه‌ای نیز بحث می‌شود که به الزامات کاربست روش‌شناختی منطق رابطه‌ای در پژوهش بازمی‌گردند: «الزامات استدلالی برای کاربست رویه رابطه‌ای در علوم اجتماعی چیستند؟».

در این راستا، این مقاله روش تحلیل متن را اتخاذ می‌کند و رهیافت تفسیری - تحلیلی را به‌عنوان چشم‌انداز کلی به‌کار می‌گیرد که راینر کِلر^۳ در «جامعه‌شناسی معرفت» و «تحلیل گفتمان براساس جامعه‌شناسی دانش»^۴ بسط داده است (کِلر، ۱۴۰۲؛ توکل و منوری، ۱۳۹۵). در این راستا، رهیافت تفسیری - تحلیلی دو هدف به‌هم‌پیوسته را دنبال می‌کند: ۱. گسترش بنیان‌های نظری و چشم‌اندازهای پژوهشی کیفی (هرمنوتیک علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی دانش)؛ و ۲. از این راه امکان‌پذیرکردن نوعی پیوند پژوهش کیفی با مبحث مستقر و گسترش روش‌های کیفی پژوهش اجتماعی درون پارادایم کیفی (کِلر، ۱۴۰۲، ص ۸۱ به بعد). در پرتوی این پیشنهاد، متن‌های اصلی رهیافت رابطه‌ای در ادبیات مرتبط (مقالات و کتاب‌های تخصصی) گردآوری و تحلیل می‌شوند تا بنیان‌های نظری و چشم‌اندازهای پژوهشی این رهیافت بازسازی شوند و رابطه آنها با پژوهش کیفی علوم انسانی صورت‌بندی شوند.

این مقاله نخست، ابعاد رهیافت رابطه‌ای در علوم اجتماعی را ترسیم می‌کند و سپس در بخش‌های جداگانه‌ای به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی رابطه‌ای می‌پردازد تا نشان دهد که چگونه رهیافت رابطه‌ای یا رابطه‌گرایی روشی مناسبی برای درک پویایی‌های اجتماعی در شرایط همیشه‌دگرگون‌شونده و جهان‌شده جامعه مدرن است. همچنین، برای پاسخ به الزامات منطقی - استدلالی نوعی رهیافت رابطه‌ای به سراغ منطق ربایشی^۴ می‌رود که چالرز سندرس پیرس^۵ بسط داده است و آن را برای استدلال رابطه‌ای بازسازی می‌کند و به برخی از پیامدهای اصلی اتخاذ روش رابطه‌ای برای پژوهش اجتماعی و آسیب‌شناسی اجتماعی جامعه مدرن معاصر اشاره می‌کند.

1. Latour
2. Bauman
3. Keller
4. abductive logic
5. Charles Sanders Peirce

۲. رهیافت رابطه‌ای در علوم اجتماعی

در علوم انسانی مدرن سنت درازدامنه نظری و پژوهشی وجود دارد که به مناسبات به‌خودی‌خود، به‌مثابه یک عنصر سازنده پدیده‌های اجتماعی اولویت می‌دهد و در پدیده‌های اجتماعی به‌دنبال ردگیری و تبیین رابطه‌هاست. این سنت در نوشته‌های هگل درباره رابطه به هم‌وابسته و دوسویه تأییدگری در دیالکتیک معروف ارباب - بنده دیده می‌شود (هگل،^۱ ۱۳۵۴) که بعدتر در سنت چپ هگلی برای نمونه از سوی مارکس بسط یافت که در تعریفی از جامعه می‌نویسد: «جامعه از افراد تشکیل نشده است، بلکه جامعه مجموعه‌ای از مناسبات را بروز می‌دهد، مناسباتی که درون آنها افراد قرار دارند... مناسبات میان دو انسان A و B. انسان A به معنای دقیق کلمه یک برده نیست. او یک برده است در و از راه جامعه» (مارکس،^۲ ۱۹۷۳، ص ۲۶۵).

نسل معاصر مکتب فرانکفورت مانند اکسل هونت،^۳ هارتموت ژزا^۴ و راهل یگی^۵ نقدهای خود از شرایط زندگی در چارچوب‌های منطق رابطه‌ای صورت‌بندی کرده‌اند. برای نمونه، هونت روش خود را «رابطه‌ای» معرفی می‌کند و «بازتولید زندگی اجتماعی» را وابسته به تأسیس «ارج‌بینی دوسویه» می‌داند (هونت، ۱۹۹۵، ص ۹۲). ژزا در نظریه رزنانش (ژزا، ۲۰۱۶) اصولاً می‌کوشد در جهانی که رو به بیگانگی می‌رود، برای معنادارکردن مناسبات فرد با خودش و جهان اجتماعی و مادی برحسب مناسبات متقابل پذیرندگی - دگرگونی چاره‌ای بیندیشد؛ چیزی که او در چارچوب ارتعاش محورهای رزنانش صورت‌بندی می‌کند و آن را در برابر تجربیات بیگانگی و بیگانه‌کننده سوژه مدرن در مدرنیته متأخر می‌نشانند. راهل یگی نیز بیگانگی را «بی‌رابطه‌گی روابط» یا «رابطه‌مندی ناکارا» تعریف می‌کند و منطق «روابط کژدیس‌شده» را در عرصه‌های مختلف زندگی شخصی و جمعی همچنین در «صورت‌های زندگی» آسیب‌شناسی می‌کند (یگی، ۲۰۱۵ و ۱۳۹۵).

افزون بر مارکس، در سنت جامعه‌شناسی، دیگر بنیانگذاران یعنی زیمل، وبر و دورکیم نیز رابطه فرد با جهان اجتماعی را در کانون تحلیل خودشان قرار دادند. زیمل، موضوع مطالعه جامعه‌شناسی را «برهم‌کنشی‌ها یا تداعی، پیوندهای آگاهانه» تعیین کرد (ژلنیتس،^۶ ۱۳۹۷، ص ۹۳)؛ درحالی‌که وبر اصولاً تعامل‌های میان افراد را موجب شکل‌گیری الگوهای کنش می‌داند (وبر،^۷ ۱۳۹۹) و سرانجام دورکیم، نیروهای همبستگی اجتماعی را در مناسبات اخلاقی، عاطفی و کارکردی میان افراد نظریه‌پردازی می‌کند و آسیب‌شناسی اجتماعی را برحسب گسست‌های میان فرد و جمع می‌کاود (دورکیم،^۸ ۱۳۷۹). همچنین، در سنت روان‌شناسی اجتماعی، تعامل‌گرایان بر فرایند تأسیس فعالانه خویشتن در رابطه با خودش و دیگران (جامعه) تأکید می‌کنند. جورج هربرت مید با مفهوم «دیگری‌تعمیم‌یافته» هویت فرد از خودش را برحسب رابطه فرد با جامعه صورت‌بندی می‌کند (مید،^۹ ۱۴۰۰) و بدین‌سان، چارلز هورتن کولی^{۱۰} با مفهوم «خود آینه‌سان» بر تأسیس ذهنیت در رابطه فرد با خودش و با جامعه تأکید می‌کند (کوزر،^{۱۱} ۱۳۷۷، ص ۴۰۹). در واقع، بااینکه در سال‌های بعدی در جامعه‌شناسی تأکید یک‌جانبه بر ایستایی‌های اجتماعی که تمرکز بر و کار با مقوله‌بندی‌های اجتماعی ترجیح یافت و توجه و تحلیل پویایی‌های اجتماعی برحسب روابط و هم‌کنشی‌ها به حاشیه رانده شدند (ریتزر،^{۱۲} ۱۴۰۱)، نسخه‌های موفق‌تر در درک و دریافت جامعه مدرن عمدتاً آنهایی بوده‌اند که با نوعی بازگشت به پویایی‌های اجتماعی بر مناسبات به‌جای مقوله‌ها تأکید کرده‌اند. مفهوم‌پردازی‌های فوکو^{۱۳} در تبارشناسی مانند «میکروفیزیک» از این جمله‌اند.

-
1. Hegel
 2. Marx
 3. Axel Honneth
 4. Hartmut Rosa
 5. Rahel Jaeggi
 6. Zieleniec
 7. Weber
 8. Durkheim
 9. Mead
 10. Charles H. Cooley
 11. Coser
 12. Ritzer
 13. Foucault

در این راستا، به نظر فوکو، از آنجایی که قدرت، که در سراسر جامعه انتشار یافته است، چیزی که سزاوار پرسش و تحلیلی است مجموعه روابط است: «چیز بنیادینی وجود ندارد. [...] پرسش‌هایی دربارهٔ بنیان قدرت، جامعه، یا خودبنیادنی جامعه و... عصبانی‌ام می‌کنند. اینها پدیده‌های اساسی نیستند. [بلکه] صرفاً مناسبات متقابل وجود دارد...» (فوکو، ۱۹۸۲). امروزه در بستر موج‌های جهانی شدن و پیامدهای بی‌مانند گسترش شبکه‌های ارتباطی، رهیافت‌های جامعه‌شناسی معاصر پویایی‌شناسی را پذیرفته‌اند و در پی فهم و دریافت دگرگونی‌های همیشگی و فزاینده در جوامع مدرن متاخرند. در این راستا، برخی کوشش‌ها بر منطق شبکه‌ای شدهٔ جهان امروزی مان معطوف‌اند (کاستلز،^۱ ۱۴۰۲ و در سنت چپ، نگری و هارت،^۲ ۱۳۹۹)، یا «جریان‌ها» را در عصر «پیچیدگی جهانی شده» تحلیل می‌کنند (اوری،^۳ ۲۰۰۷)، یا پیامدهای سیال شدن مدرنیته و ساختارهای اساسی جوامع مدرن را می‌کاوند (باومن،^۴ ۲۰۰۰) یا نسبت به پدیده‌های ناشی از شتابان شدن مناسبات اجتماعی در مدرنیته متاخر هشدار می‌دهند (ژزا، ۱۳۹۶).

همهٔ اینها توجه ما را به روش‌شناسی متناسب با پویاشدن، پیچیده‌شدن و رابطه‌مندشدن مضاعف جوامع و پدیده‌های فردی - جمعی آنها در همهٔ سطوح جلب می‌کند. به‌دیگرسخن، روش‌شناسی مبتنی بر تحلیل روابط یا «روش‌شناسی رابطه‌ای» را می‌شود به‌عنوان پیشنهادی راهی برای فهم و تحلیل پدیده‌های اجتماعی در جامعه مدرن متاخر دانست؛ نوعی رهیافت رابطه‌ای به‌طور خاصی بر مناسبات تمرکز می‌کند و آغازگاه تحلیل خود را پویایی‌های پیوندها و گسست‌های موقتی و پیشامدی قرار می‌دهد. در نتیجه، به‌طور کلی، «هسته فکری اندیشه‌ورزی رابطه‌ای» (دپلتهو،^۵ ۲۰۱۸، ص ۱۷ - ۱۹) را می‌شود به‌قرار زیر برشمرد:

۱. اصل به‌هم‌پیوستگی و رد «جوهرها»: در اینجا فرض می‌شود که هستی‌های اجتماعی به‌جای اینکه به‌مثابهٔ «ذات‌های» پیشا - رابطه‌ای پدید آمده باشند، «معنا»، «چیستی»، و کارکردشان را یکسره در هم‌کنشی به‌یکدیگر کسب می‌کنند؛
۲. اندیشه‌ورزی فرایندی: این نوع شیوهٔ اندیشیدن به‌جای «جوهرها» - که البته می‌توانند در تعامل با یکدیگر قرار گیرند، فرایندی اندیشیدن را مقدم می‌شمارد که براساس آن، جهان «پویا و سیال» دانسته می‌شود که از مجموعهٔ ظاهراً بی‌پایانی از فرایندها و خرده‌فرایندها تأسیس شده است؛
۳. رد دوگانه‌باوری: تأکید بر مطالعهٔ تعاملات و مناسبات میان هستی‌های گوناگون در «میدان‌های خاص»، به رهیافت رابطه‌ای رخصت می‌دهد در برابر دوگانه‌باوری‌های مرسوم مدرنیستی از قبیل بدن/ذهن، فرد/جامعه، سوژه/اژه قرار گیرد و از آنها عبور کند؛
۴. اصل سازندگی دوجانبه: یکی از نتایج منطقی «سازندگی مناسبات» عبارت است از اصل هم‌سازی یا ساختن - مشارکتی در حوزه‌های گوناگون جهان اجتماعی و مادی. به‌دیگرسخن، «هر پدیدهٔ طبیعی یا اجتماعی از راه تعامل میان تعامل‌گران گوناگون انسانی و نانسانی تأسیس می‌شود.

۲. هستی‌شناسی علوم اجتماعی رابطه‌ای

همان‌گونه‌که امیربایر^۶ در مانیفست «جامعه‌شناسی رابطه‌ای» بیان کرده است، تأکید بر رابطه‌ها در جامعه‌شناسی راهی است برای چیرگی بر دوگانگی‌های دیرپا و مسلط در علوم اجتماعی میان کل‌گرایی - جزئی‌گرایی، ساختار - عاملیت، پویایی - ایستایی «جهان اجتماعی»، همچنین، امر مادی - امر اندیشه‌ای (۱۹۹۷، ص ۲۸۲). در این راستا، به‌لحاظ هستی‌شناختی، برخی رئوس کلی رابطه‌مندی به این قرارند:

۱. تقدم رابطه‌مندی بر هستی‌مندی؛ به این معنا که در اینجا به‌جای خود عناصر سازندهٔ یک رابطه، خود رابطه به‌مثابهٔ عامل تأسیس‌کننده اهمیت می‌یابد؛
۲. رابطه‌مندی بیش از هر چیزی سازندهٔ انسان است. این ارزیابی در مقابل برداشت‌های فردگرایانه همچنین، جمع‌گرایانه از ماهیت انسان قرار می‌گیرد؛
۳. تقدم روابط به‌مثابهٔ سازندهٔ زندگی اجتماعی. در این راستا، امیربایر مدعی است که همه هستی‌های اجتماعی «معنا،

1. Castells

2. Negri & Hardt

3. Urry

4. Bauman

5. Dépelteau

6. Emirbayer

اهمیت، و هویت‌شان» را از مناسبات هم‌کنشی به دست می‌آورند که با یکدیگر و نقش‌های (دگرگون‌شونده) کارکردی که درون این هم‌کنشی‌ها ایفا می‌کنند. بنابراین، پویایی بر ایستایی و دگرگونی بر ثبات تقدم دارند (همان، ۲۸۷)؛ و ۴. تقدم فرایند در فهم اجتماعی: این تقدم به این معناست که فهم مناسبات انسانی مستلزم در نظر گرفتن آنها به مثابه فرایندهای در حال پویایی و پیوسته است (همان، ص ۸۹؛ دپلتو، ۲۰۰۸، ص ۶۲).

در این راستا، در جامعه‌شناسی نسخه‌های هستی‌شناختی رادیکال‌تری نیز از سوی رابطه‌گرایان پیشنهاد می‌شوند: دپلتو سه نوع هستی‌شناسی را از یکدیگر متمایز می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد و آنها را به سه نوع جامعه‌شناسی رابطه‌ای مرتبط می‌کند (۲۰۱۳، ص ۱۶۴).

۱. جامعه‌شناسی رابطه‌گرای تعیین‌گرا^۱ که به جای «جوامع سترون» یا «ساختارهای اجتماعی»، الگوی‌های اجتماعی را بر اساس پویایی‌ها یا ابعاد روابط از قبیل قدرت، عادت‌ها، تجربیات، و از این دست تبیین‌پذیر می‌داند. با به‌کارگیری اصطلاح تعیین‌گرا، دپلتو معتقد است که این دسته از اندیشمندان - با وجود علاقه به مناسبات و شبکه‌ها - در تحلیل خود سرانجام یا به دنبال تعیین ساختارها یا شبکه‌های نظم‌یافته بخش‌ها (کنشگران یا گره‌گاه‌ها) هستند (در نسخه کل‌گرا)، یا «نیروهای درونی» را به مثابه رانه‌های افراد در نظر می‌گیرند (در نسخه فردگرا).

در این راستا، دپلتو، برخی برداشت‌های جامعه‌شناختی را نمونه می‌آورد: امیل دورکیم و تالکوت پارسونز^۲ که کنش را بر حسب درونی کردن هنجارها و ارزش‌های بیرونی تبیین می‌کنند؛ گئورگ زیمل بر حسب جایگاه افراد در گره‌گاه‌هایی که بر آنها نیرو وارد می‌کنند، همچنین، نظریه مناسک رندال کالینز^۳ که در آن «تعامل مناسکی و دیگر پدیده‌های اجتماعی» افراد را تعیین می‌بخشند. او مدعی است که «در همه این موارد اهمیت اشخاص و سهم‌شان و توانایی‌هایشان، به شدت از میان رفته است یا به سادگی نادیده گرفته شده‌اند» (همان، ص ۱۷۰).

۲. از سوی دیگر، جامعه‌شناسی رابطه‌گرای هم - تعیین‌گرا^۴ به لحاظ هستی‌شناختی جهان اجتماعی را ساخته شده از هم‌کنشی‌های میان مقوله‌ها در نظر می‌گیرد. از این منظر که بنگریم، نمونه‌های فراوانی را می‌توان در تفکر جامعه‌شناختی فراخواند که از «جامعه پویاریخت»^۵ ساخته ساختار و عاملیت (آرچر)،^۶ عادت‌واره‌های بورديو در میدان‌های اجتماعی گرفته تا تعامل قدرت ساختاری و عاملیتی علی در ساخت رویدادهای اجتماعی (الدر - واس)^۷ یا حتی نظری ساختاریابی (گیدنز)^۸ را در بر می‌گیرد. این نوع جامعه‌شناسی با وجود صلاحیت‌های علمی و نفوذ نظری و تجربی خود همچنان مورد نقد رهیافت رابطه‌گرایی است. برای نمونه، نقد رابطه‌گرایی از نظریه ساختاربندی گیدنز این است که در اینجا «ساختار از درگیر شدن با مفهوم روابط اجتماعی ناکام می‌ماند و از این رو به طور شگفت‌انگیزی غیراجتماعی است.» به دیگر سخن، همان‌گونه که کراسلی^۹ استدلال می‌کند: «گیدنز ساختار را فردی‌سازی می‌کند» (۲۰۱۱، ص ۱۲۹). این نقد نیازمند توضیح بیشتری است. در نظریه ساختاربندی‌اش گیدنز ساختار را تشکیل شده از قواعد و منابع می‌داند که برای اینکه در عمل به کار گرفته شوند، باید از سوی کنشگران خیره و توانمند بسیج شوند؛ امری که به نوبه خود مستلزم عاملیت و ابتکار کنشگران است. همچنین، گیدنز در پرتوی چرخش زبانی در علوم اجتماعی، جای بیشتری برای عاملیت باز می‌کند و استدلال می‌کند که در بازی زبانی و ارتباطات این قواعد در طول زمان دگرگون یا «به طور منسجمی کژدیس» می‌شوند (نک. گیدنز، ۱۳۹۶، فصل ۱). در نتیجه، در نزد گیدنز عاملیت و ساختار درهم‌پیچیده‌اند. همان‌گونه که پیداست، در اینجا «روابط» از ارزیابی از ساختارهای اجتماعی گیدنز برکنار می‌مانند؛ در حالی که کنشگران اجتماعی و مجموعه روابط میان آنهاست که ساختارهای را تأسیس می‌کند. به همین ترتیب، کراسلی در نقد مفهوم «میدان» پیر بورديو استدلال می‌کند که «فضای اجتماعی» و میدان‌های بورديو نیز غیراجتماعی‌اند. به عبارتی، ارتباط (مستقیم) میان کنشگران در آنها غایب است و در آنها افراد بیشتر بر حسب عادت‌واره‌های درونی شده تا مناسبات میان فردی ترسیم می‌شوند:

1. Deterministic RS (relation sociology)

2. Talcott Parsons

3. Randall Collins

4. co-deterministic RS (relation sociology)

5. morphogenetic society

6. M. Archer

7. D. Elder-Vass

8. Giddens

9. Crossley

آن‌گونه که بورديو کنشگران را تصور می‌کند، آنها در میدان‌ها روابط مستقیمی با دیگر کنشگران انضمامی ندارند، و به معنای دقیق کلمه «فضای اجتماعی» او نیز به طور عجیبی غیراجتماعی است و از افراد متمیز شده یا دست‌کم افرادی تشکیل می‌شود که روابطشان با یکدیگر به لحاظ نظری غیرقابل توجه و تابع ساختار دانسته می‌شوند. وانگهی، مفهوم عادت‌واره، همانند «قواعد مجازی»^۱ و منابع گیدنز، ساختار را درون کنشگران به مثابه نوعی خصلت درونی شده جای می‌دهد (کراسلی، ۲۰۱۱، ص ۱۲۹)

در نتیجه، رابطه‌گرایی هم‌تعیین‌گرا در جامعه‌شناسی هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌هایی دارند: هر دوی آنها «فردگرایی روش‌شناختی، اراده‌باوری،^۲ و ذهنی‌باوری»^۳ را رد می‌کنند، با این همه، رابطه‌گرایی هم‌تعیین‌گرا «تعیین‌گرایی قوی اجتماعی» و «کل‌گرایی» رابطه‌گرایی صرف را رد می‌کند. ۳. سرانجام به پیروی از دیویی و بنتلی^۴ (۱۹۴۹)، همچنین نک. بخش بعدی)، دپلوتو نوعی جامعه‌شناسی مبتنی بر هستی‌شناسی رابطه‌ای «عمیق»^۵ را پیشنهاد می‌کند و آن را «فراکنشی» می‌نامد. این نوع جامعه‌شناسی که بیشتر به سنت جامعه‌شناسی تفسیری یا هرمنوتیکی نزدیک است، در تأکید بر فراکنشی می‌کوشد «فهم مشترک مفاهیم» را در تبیین رابطه‌ای موقعیت‌های اجتماعی وارد کند. در این راستا، اندیشمندانی مانند امیربایر، برونو لاتور، هربرت بلومر،^۶ و بکر^۷ و... نزدیک به این رهیافت ژرف‌نگر دانسته می‌شوند؛ کسانی که با وجود تفاوت‌هایشان با شباهت‌های هستی‌شناختی‌ای مشخص می‌شوند که آنها را از دو رهیافت دیگر متمایز می‌کند.

برای نمونه، برونو لاتور با نظریه کنشگر - شبکه ANT استدلال می‌کند که هرگونه فهمی از جهان امروزی مان که با انبوه فزاینده‌ای از دوره‌ها مشخص می‌شود، مستلزم توجه به کنشگران غیرانسانی (چیزها) است که همواره در شکل مجموعه‌ای از مذاکره‌ها با جهان انسانی پیوند و هم‌کنشی برقرار می‌کنند (لاتور، ۲۰۰۵). لاتور با مفهوم «پارلمان چیزها»^۸ (لاتور، ۱۹۹۳، ص ۱۴۴) بر حق برابر اشیا در جهان اجتماعی مان پافشاری می‌کند و اصطلاح «ترجمه» و شکل‌های گوناگون ترجمه را برای توضیح چگونگی مذاکره انسان‌ها و چیزها پیشنهاد می‌کند (لاتور، ۱۹۹۳، همچنین نک. شریف‌زاده، ۱۳۹۷). به‌دیگر سخن، آنچه که در اینجا توضیح‌دهنده پدیده‌های اجتماعی تازه است نه ماهیت مؤلفه‌های گوناگون پدیده بلکه مناسبات، یا از واژگان لاتور کمک بگیریم، نحوه مذاکرات و ترجمه‌های ممکن میان آنها - روابطشان - است.

همچنین، دپلوتو کوشیده است که نوع خاص هستی‌شناسی رهیافت ژرف‌نگر را متمایز کند (۲۰۱۳، ص ۱۷۹ - ۱۸۲). او سه مشخصه هستی‌شناختی این رهیافت را بر شمرده است:

۱. «تعیین‌گرایی اجتماعی» را رد می‌کند: «هستی‌شناسی رابطه‌ای ژرف» نگرش‌هایی را که پیرامون تعیین اجتماعی شکل گرفته‌اند از تبیین دگرگونی اجتماعی ناتوان می‌داند، برعکس، به چیزوارگی ساختارها، فرهنگ‌ها، و نهادها دامن می‌زنند. او مدعی است که تعیین‌گرایی‌ها اشخاص را از صحنه تبیین رویدادهای اجتماعی حذف می‌کنند. به این ترتیب، رد «تعیین‌گرایی» راه را برای دو تمایز اساسی دیگر می‌گشاید؛ یعنی، رد عاملیت و تأکید بر افراد انضمامی از سویی، و رد ساختارهای اجتماعی به مثابه مناسبات تعیین‌بخش از سوی دیگر؛
۲. به جای عاملیت بر افراد تأکید می‌کند: برای «هستی‌شناسی رابطه‌ای ژرف» این ایده که انسان‌ها با ساختارهای اجتماعی هم‌کنشی می‌کنند قابل قبول نیست و به جای آن، تأکید می‌شود که «افراد به‌سادگی با دیگر افراد و هستی‌های نوانسانی تعامل می‌کنند»؛
۳. تعامل ساختارها با افراد را کنار می‌گذارد: در «هستی‌شناسی رابطه‌ای ژرف» افراد از اساس به هم‌وابسته دانسته می‌شوند (شخص الف، سوای همه طرفیت‌ها و منابع در دسترس، قادر نخواهد بود بدون شخص (های) دیگر دست به عمل بزند و برعکس. از این رو، توان علی ساختارهای اجتماعی بر افراد یا تقلیل منطق امر اجتماعی به ساختارهای اجتماعی نه تنها پذیرفتنی نیست، بلکه موجب مشکلات،

1. virtual rules
2. voluntarism
3. subjectivism
4. Dewey and Bentley
5. deep relational Ontology
6. herbert blumer
7. Becker
8. The Parliament of Things

تناقض‌ها و کژدیدی‌های فراوانی می‌شود؛ هرچند به‌لحاظ هستی‌شناختی مؤلفانی از زمینه‌های فکری گوناگونی نقدهایی از رابطه‌مندی را مطرح کرده‌اند و بسط‌های گوناگونی پیشنهاد کرده‌اند. برای نمونه، کنت فیش^۱ درخواست می‌کند که نوعی گفتگو میان رهیافت مارکسی و رابطه‌ای می‌تواند برای هر دو سودرسان باشد و بنیان‌های عمیق‌تر هستی‌شناختی را برای جامعه‌شناسی رابطه‌ای فراهم کند (فیش، ۲۰۱۳). همچنین، برای نمونه، مک‌فارلین^۲ در هستی‌شناسی‌های رابطه‌ای نوعی سوگیری انسان‌مداری^۳ مشخص را تشخیص می‌دهد و در پرتوی این نقد، از ماتریالیسم رابطه‌مندی دفاع می‌کند (مک‌فارلین، ۲۰۱۳).

در کل، نوعی هستی‌شناسی رابطه‌ای یا «هستی‌شناسی مسطح» (خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲) به‌جای اندیشه‌ی پایگانی یا هستی‌شناسی‌های مبتنی بر دوگانه‌باوری، از «هم‌ارزی مسطح» میان ابژه‌ها و سوژه‌ها و هستی‌های انسانی - نسانانی و مادی - غیرمادی آغاز می‌کند (خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ص ۱۴). به‌طور مشخصی، در زمینه‌ی جامعه‌شناسی نیز این هستی‌شناسی، انسان را به‌مثابه «انسان رابطه‌ای»^۴ می‌فهمد در مقابل «انسان اقتصادی»^۵ یا «انسان جامعه‌شناختی»^۶ (دوناتی، ۲۰۱۱^۷، xii).^۸

۳. شناخت‌شناسی رابطه‌ای

در این زمینه، به‌لحاظ شناخت‌شناسی نیز پیشنهادهای بروزشده‌ای در جامعه‌شناسی رابطه‌ای مطرح شده‌اند که عمدتاً به‌عاده و بسط اولیه‌ای تکیه می‌کنند که مصطفی امیربایر بر پایه‌ی تقسیم‌بندی اولیه‌ای، که دیویی و بنتلی (۱۹۴۹) انجام داده‌اند، بسط داده است. به پیروی از دیویی و بنتلی (۱۹۴۹) امیربایر سه دسته از رهیافت‌های «ذات‌گرا» را در علوم انسانی متمایز می‌کند؛ یعنی، رهیافت‌های «خودکنشی»^۹، «درون‌کنشی»^{۱۰} و «فراکنشی»^{۱۱}. بنابه نظر دیویی و بنتلی، نخست، رهیافت خودکنشی چیزها را مجزای از یکدیگر به‌مثابه اموری می‌داند که تحت قدرت خودشان عمل می‌کنند. در این رهیافت، مناسبات میان چیزها کم‌رمق و تهی است، آنها متکی به حرکت‌های درونی‌شان هستند و از این رو ضرورتاً هستی دارند. دیویی و بنتلی اندیشه‌های کهن و به‌ویژه فلسفه ارسطویی را نمونه‌هایی از این شناخت‌شناسی برمی‌شمرند. در مقابل، دوم، رهیافت درون‌کنشی مناسبات میان چیزها را بازشناسی می‌کند؛ اما آنها را برحسب «به‌هم‌پیوستگی علی» ارزیابی می‌کند؛ بنابراین، بر این فرض است که هستی‌های (اجتماعی) بیرون از مناسبات خود با یکدیگر به‌طور مستقل وجود دارند و سپس با یکدیگر وارد ارتباط و هم‌کنشی می‌شوند.

طیف وسیعی از مطالعات تجربی - کمی در علوم اجتماعی که به‌دنبال تحلیل همبستگی‌های میان متغیرها هستند، همچنین، نظریه‌پردازی‌هایی که به‌دنبال تبیین مناسبات میان مقوله‌های اجتماعی‌اند، در این گروه جای می‌گیرند. درحالی‌که، سوم، رهیافت فراکنشی بر خود روابط و فرایندها به‌مثابه سازنده چیزها و مقوله‌ها تأکید می‌کند و می‌کوشد تا جای ممکن از تقلیل فرایندها پرهیز کنند: «[در رهیافت فراکنشی]... نظام‌های توصیف و نام‌گذاری برای مواجه‌شدن با ابعاد و مراحل کنش به‌کار گرفته می‌شوند، بدون نسبت‌دهی نهایی به «عناصر» یا دیگر «هستی‌ها»، «ذات‌ها» یا «واقعیت‌های» به‌طور فرضی جداشدنی یا مستقل و بدون انزوای «مناسبات» به‌طور فرضی جداشدنی از چنین «عناصر» جداشدنی‌ای» (دیویی و بنتلی، ۱۹۴۹، ص ۱۸۰ به نقل از امیربایر، ۱۹۹۷، ص ۲۸۶).

به‌دیگرسخن، آنچه که در اینجا اولویت پژوهشی می‌یابد، خود مناسبات‌اند. امیربایر پیشنهادها را روش‌شناختی برای تحلیل علوم اجتماعی در پرتوی «رهیافت فراکنشی» عرضه می‌کند. برای نمونه، تحلیل و باز مفهوم‌پردازی «مفاهیم عمومی» جامعه‌شناسی مانند

1. Kenneth Fish
2. MacFarlane
3. anthropogenic bias
4. homo relatus
5. homo economicus
6. homo sociologicus
7. Donati

۸. همچنین، برای یک کاریست روش‌شناسی در تحلیل رابطه طبیعت - انسان - جامعه مقایسه کنید با پورنیک، ۱۴۰۲.

9. self-actional
10. trans-actional
11. inter-actional

(نا)برابری، قدرت، آزادی و همچنین، باز مفهوم‌پردازی سطوح پژوهش در پیوستاری از سطوح خرد - میانه - کلان (همان، ص ۲۹۴). درخصوص شیوه‌ها و تکنیک‌های پژوهش نیز او به تحلیل شبکه همچنین، مطالعات فرهنگی برحسب «مطالعه شبکه‌های مفهومی یا نمادین» توجه می‌کند (همان، ص ۳۰۱ به بعد).

باوجود این در سال‌های اخیر نسخه‌های بروز شده تری در راستای نوعی روش‌شناسی رابطه‌ای پیشنهاد شده‌اند. در این راستا، پاول^۱ (۲۰۱۳) نوعی نسخه «رابطه‌گرایی رادیکال» را در چارچوب تحلیل جامعه‌شناختی مطرح کرده است که خطوط راهنما برای نوعی شناخت‌شناسی مرتبط را در خود دارد:

۱. مناسبات موضوع نهایی تحلیل برای جامعه‌شناسی‌اند؛ از این رو:

الف) فهم همه پدیده‌ها به مثابه چیزهایی که از راه مناسبات تأسیس می‌شوند؛

ب) مناسبات به مثابه فرایندها یا دگرگونی‌ها در نظر گرفته می‌شوند؛

ج. مناسبات به مثابه اثر^۲ مفهوم‌پردازی می‌شوند.

۲. مفاهیم «ساختار» و «عاملیت» به مثابه مخالف اما معادل مورد توجه قرار گیرند؛ یعنی:

الف) همه ساختارها به مثابه چیزهایی نگریسته می‌شوند که از راه عاملیت تولید شده‌اند؛

ب) هر کنش عاملیتی به مثابه امری مورد توجه قرار گیرد که از راه عملکرد ساختارها ایجاد شده است؛

ج) سطوح کلان و خرد به مثابه رابطه نه مجزا مورد توجه قرار گیرند.

۳. بازاندیشی، به جای عینیت، به مثابه معیار اعتبار معرفت علمی به کار گرفته شود (پاول، ۲۰۱۳، ص ۱۸۸).

پاول اذعان می‌کند که این نسخه شناخت‌شناختی جامعه‌شناختی بدون عناصر دوگانه‌گرای ته‌نشستی است و روابط را اساسی‌ترین تحلیل قلمداد می‌کند. باوجود این، نخست، این نسخه پیشنهادی، که در چارچوب شناخت‌شناسی جامعه‌شناسی مطرح شده است، راهکارهای روش‌شناختی مشخص تری برای تحلیل مناسبات پیچیده اجتماعی پیشنهاد نمی‌کند؛ دوم اینکه، استلزامات هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی «رهیافت رابطه‌مندی» را پوشش نمی‌دهند. حال آنکه به پیشنهادهای مشخص روش‌شناختی نیاز است که روابط را در کانون تحلیل قرار دهد (رابطه به مثابه واحد تحلیل)؛ و بر سازندگی متقابل در اثر رابطه‌مندی تأکید کند (اصل سازندگی دوجانبه)؛ نسبت به زمینه‌های پژوهش، یعنی نسبت به «درون‌نشانی هستی‌شناختی»^۳ یا «مکان‌مندی» هستی‌های درون زمینه‌های عینی موقعیتی حساس باشد (امیربایر، ۱۹۹۷، ص ۹ - ۲۸۸) (زمینه‌مندی)، و سرانجام اینکه نقش افراد، از جمله خود پژوهشگر، را در پدیده‌های اجتماعی مورد مطالعه به رسمیت بشناسد (اهمیت فرد).

برای پاسخ به این استلزامات روش‌شناختی، در ادامه، «منطق ربایشی»، که چالرز سندرز پیرس پیشنهاد داده است و به تازگی از سوی متفکران علوم اجتماعی در قالب «رابطه‌تأسیسی علی»^۴ برای تحلیل اجتماعی روزرسانی شده است (سلگ و ورتزل، ۲۰۲۰، فصل II) به عنوان یک بدیل مناسب روش‌شناسی رابطه‌ای پیشنهاد می‌شود.

۳-۱. روش‌شناسی رابطه‌ای در راستای استدلال ربایشی

در برابر روش‌شناسی‌های تجربی - استقرایی و منطقی - قیاسی، چالرز پیرس نوعی استدلال‌آوری ربایشی^۵ را پیشنهاد می‌کند که از منطق دو نوع روش‌شناسی پیشگفته فراتر می‌رود، آنها را شامل می‌شود، و در واقع آنها را تکمیل می‌کند. الگوی پیشنهادی پیرس به قرار زیر است:

۱. فکت تعجب‌برانگیز C مشاهده می‌شود؛

1. Powel
2. effect
3. ontological embeddedness
4. constitutive causal relation
5. Selg & Ventsel
6. abductive reasoning

۲. اما اگر A درست باشد، C موضوع معمولی خواهد بود؛

۳. بنابراین، در اینجا دلیلی وجود دارد به درستی A شک کنیم.

همان‌گونه که پیرس اذعان می‌کند، استدلال ربایش «با فکت‌ها آغاز می‌کند، بدون داشتن هرگونه نظریه خاص در ذهن، سپس توسط احساسی برانگیخته می‌شود که نوعی نظریه برای تبیین فکت‌های تعجب‌برانگیز نیاز است» (پیرس، ۱۹۹۸، ص ۱۰۶). خیلی ساده، ربایش به دنبال تبیین فکت‌های شگفتی‌برانگیز است و از این‌رو دست پژوهشگر را برای تجربه، حدس، پیش‌بینی و سرانجام نظریه‌پردازی باز می‌گذارد. در اینجا، زمینه‌مندی مشاهده، معرفت‌پیشینی پژوهشگر و نحوه ارتباط او با میدان پژوهش در استنباط، تبیین و نظریه‌سازی اهمیت دارد. در استدلال ربایشی پیش‌گفته نیز نقطه شروع نه مشاهده مستقل (روش استقرایی) خواهد بود و نه مقایسه نظری (روش قیاسی)؛ بلکه استدلال از درون پیوستگی این دو روش آغاز می‌شود؛^۱ به این ترتیب که فکت مشاهده‌شده C تنها می‌تواند برای مشاهده‌گر/پژوهشگر با توجه به دانش پس‌زمینه‌ای k یا نظریه‌ای که دارد تعجب‌برانگیز باشد. در نتیجه، هویت فکت مشاهده‌شده C نیز به دانش زمینه‌ای، نظریه و نوع نگاه پژوهشگر به موضوع/فکت بستگی دارد. به این ترتیب، نحوه برخورد مشاهده‌گر با جهان و نوعی جاگیری‌اش نسبت به پدیده‌ها در مسئله‌انگیز بودن یک وضعیت نقش بازی می‌کنند. افزون‌بر دانش و تجربه پس‌زمینه‌ای مشاهده‌گر/پژوهشگر، پیش‌فرض عاری از ارزش بودن پژوهش جای خود را به اهمیت زمینه‌مندی پژوهش می‌دهد یا به جای فرض مشاهده مستقل، پیش‌پیش بر دانش/نظریه/ارزش - بار بودن مشاهده تأکید می‌شود (سیلگ و وتزل، ۲۰۲۰، ص ۲۳۰ به بعد)، از سوی دیگر، این روش‌شناسی رابطه‌ای، کاستی‌های دو روش‌شناسی علی استقرایی و قیاسی را پوشش می‌دهد.

در روش‌شناسی علی تبیین وضعیت‌های مشاهده بر نوعی رابطه رفت و برگشتی (دوری) همیشگی میان مشاهده و فرضیه، یا استقرا - قیاس استوار است. در اینجا A یک وضعیت پیشینی (داده‌شده) است که موجب وضعیت B است؛ از این‌رو، A به لحاظ زمانی مقدم بر B است (یا این‌گونه فرض می‌شود). در حالی که، A و B مستقل از یکدیگرند و صرفاً نوعی توالی زمانی یکی را به دیگر متصل می‌کند (در هر صورت A مقدم بر B وجود دارد - مشاهده شده است). همان‌گونه که در ادامه بحث می‌شود، استقلال اجزای استدلال می‌تواند به استنباط‌های نادرست بینجامد؛ البته، آغازگاه روش علی، مشاهده همگانی - و نه شخصی - خواهد بود؛ به این قرار که هرگاه الگوی B ← A بارها و در شرایط گوناگون تکرار شود، پس می‌توان نوعی تعمیم برقرار کرد و به شرطی که موارد تناقض سربرنیاورند به قانون دست یافت:

قضیه اول: همه A‌های مشاهده شده B هستند؛

قضیه دوم: همه A‌های مشاهده شده B هستند؛

نتیجه: در نتیجه همه A‌ها B هستند.

در حالی که، بخش بزرگی از نقدهای استقرارگرایی معطوف به بخش دوم B و سوم C (نتیجه‌گیری) این معادله هستند؛ یعنی این مسئله که باید چه تعدادی B مشاهده کنیم و تا چه اندازه‌ای می‌توانیم بر حواس مان به عنوان منبع صدق اطمینان کنیم تا بتوانیم نتیجه (گزاره C) را صادر کنیم و تا کجا آن را جهان‌شمول بدانیم. با این همه، اندیشمندان کوشیدند که به این دشواره‌ها با وارد کردن احتمالات در روند پژوهش و ابطال‌پذیری به پرسش‌های بالا پاسخ دهند (مقایسه کنید با چالمرز،^۲ ۱۳۷۸). از نظر روش‌شناسی رابطه‌ای، نقد نخست به عدم رابطه میان قضیه اول و دوم بازمی‌گردد:

قضیه اول: همه مردان میرا هستند؛

قضیه دوم: سقراط یک مرد است؛

نتیجه: سقراط میراست.

استقلال قضایای اول و دوم صرفاً امکان نتیجه‌گیری خاص را فراهم می‌کند: «سقراط میراست»؛ در حالی که در استدلال ربایشی

۱. برای نمونه، درون پیوستگی این سه نوع استدلال در نزد پیرس در این تعریف او از استقرا به چشم می‌خورد: «استقرا استدلالی است که از یک فرضیه، ناشی از یک ربایش قبلی، و از پیش‌بینی‌های مجازی برگرفته از قیاس و از نتایج آزمایش‌های ممکن، آغاز می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که فرضیه به اندازه‌ای صحیح است که این پیش‌بینی‌ها تصدق شوند» (پیرس، ۱۹۰۲، ص ۹۶).

زمینه‌مندی قضایای اول و دوم راه را برای تجربه، حدس و پیش‌بینی می‌گشاید. برعکس، استقلال و بسترزدایی قضایا می‌تواند به خطای نتیجه‌گیری بینجامد:

قضیه اول: همه همسران افلاطون نامیرا هستند؛

قضیه دوم: سقراط همسر افلاطون است؛

نتیجه: سقراط نامیراست.^۱

در این نمونه، هرچند که فرایند استنباط صحیح است، اما نتایج بی‌ربط‌اند؛ در نتیجه امکان اصلاح فرضیه یا آزمون و چه‌بسا و حکم و اصلاح دانش زمینه‌ای وجود ندارد.

پیرس منطق ربایشی خود را راهی برای نظریه‌پردازی در فراسوی مشاهده معرفی می‌کند. به‌دیگرسخن، استدلال از درون پیوستگی مشاهده و نظریه و معرفت پژوهشگر حاصل می‌شود: در استدلال پیش‌گفته، مرگ سقراط (فکت تعجب‌برانگیز C) مشاهده می‌شود، در نتیجه، این قضیه که «همه همسران افلاطون نامیرا هستند» و «سقراط همسر افلاطون است» (نظریه A) دیگر امری معمول نیست و در نتیجه، در درستی A شک به وجود می‌آید. در واقع، در اینجا هویت هر سه بخش این فرایند رابطه‌ای به یکدیگر وابسته است. افزون‌براینکه، نقش پژوهشگر به‌عنوان کسی که با مسئله روبه‌رو می‌شود و دانش زمینه‌ای‌اش را در مسئله‌سازی و حل مسئله به‌کار می‌اندازد، اهمیت می‌یابد. حاصل این فرایند به‌هم‌پیوسته (حدس گمان اولیه برحسب مشاهده، دانش پیشینی، داده‌های حسی و حدس و استنباط) عبارت است از اینکه «سقراط میراست» و به احتمالاً زیاد دو قضیه اولی نادرست‌اند (در اینجا نیاز به مشاهده بیشتری است). همچنین، راه به روی فرضیه‌سازی‌های آتی براساس حدس‌ها و استنتاج‌های دانش زمینه‌ای در مواجهه با فکت‌های تازه گشوده می‌شود.

درواقع، در علوم اجتماعی تفسیری معاصر همواره بر اهمیت مشاهده و تجربه و دخالت دادن دانش زمینه‌ای مشاهده‌گر/پژوهشگر در فرایند تفسیر و ربایش تأکید شده است. نمونه روشنی از این فرایند را کیلفورد گیرتز^۲ در توضیح روش «توصیف پرمایه»^۳ در مطالعات فرهنگی به دست داده است:

«مطالعات بر مطالعات دیگر برپا می‌شوند، نه به این تعبیر که آنها از جایی می‌آغازند که دیگران دست کشیدند، بلکه به این تعبیر که، با آگاهی‌یابی بهتر و مفهوم‌پردازی بهتر، آنها به‌طور ژرف‌تری در چیزهای یکسانی غور می‌کنند... اما این حرکت از قضایایی پیش‌تر اثبات شده به‌سوی قضایای به‌تازگی اثبات شده نیست؛ بلکه این شکلی از کورمال گشتن خام‌دستانه از ابتدایی‌ترین فهم به‌سوی ادعایی پشتیبانی شده است که کسی به آن دست یافته است و از آن پیشی گرفته است. یک مطالعه در صورتی یک گام به جلوست که... نسبت به قبلی‌ها صریح‌تر باشد؛ هرچند بیشتر از آن که بر شانه‌های آنها بایستند، با به چالش کشیده شدن و چالش کردن‌شان، از کنارشان عبور می‌کند» (گیرتز، ۲۰۰۱، ص ۲۵؛ به نقل از سلگ و ویتزل، ۲۰۲۰، ص ۲۳۳).

همان‌گونه که از توضیح گیتز برمی‌آید، در اینجا کاربست روش شناختی استدلال ربایشی همواره زمینه‌مند است و در آن نقش مشاهده‌گر/پژوهشگر و دانش زمینه‌ای‌اش در تجربه کردن، آزمودن و درگیر شدن در فرایند مسئله‌سازی/حل مسئله اهمیت می‌یابد. این امر در بردارنده حرکتی فرایندی است که او با حرکت «کورمال گشتن خام‌دستانه از ابتدایی‌ترین فهم به‌سوی ادعایی پشتیبانی شده» توصیف می‌کند. سرانجام اینکه، در این فرایند همواره راه به روی پژوهشگر برای مسئله‌سازی‌ها و تفسیرهای نوآورانه‌شان باز است، امری که به‌نوبه خود مستلزم فراتر رفتن از چارچوب‌های پیشینی و رویه‌های از پیش مستقر - و گاه اقتداری - است.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

برای فهم پدیده‌های نوظهور، دورگه و جهانی شده که در بسترهای دگرگون‌شونده رخ می‌دهند، پژوهش اجتماعی نیازمند گشودگی به روی

۱. این مثال از منبع زیر الهام گرفته شده است: (سلگ و ویتزل، ۲۰۲۰، ص ۲۲۹)

2. Clifford Geertz

3. Thick description

روش‌های نوین، ترکیبی و میان‌رشته‌ای است. رهیافت رابطه‌ای می‌تواند پاسخی به این نیاز باشد. این رهیافت با آغازیدن از روابط و نحوه‌گره‌خوردن‌شان به یکدیگر نوعی هستی‌شناسی مسطح را پیش‌فرض می‌گیرد که از ذات‌باوری پرهیز می‌کند و به‌واسطه‌ اینکه در آن مناسبات مبتنی بر پایگان جایی ندارد اصولاً ضد اقتدارگراست. همچنین، این رهیافت «روابط» را به‌مثابه‌ واحد تحلیل خود برمی‌گزیند و با این تأکید تحلیلی از پیوستارهایی فراتر می‌رود که در علوم اجتماعی میان دو قطب فرد - جمع و عاملیت - ساختار شکل می‌گیرند. تأکید بر روابط همچنین، تحلیل اجتماعی را به روی مناسباتی جهان انسانی و ناانسانی می‌گشاید و جهان چیزها را وارد تحلیل اجتماعی می‌کند. از این‌رو، نوعی تحلیل رابطه‌ای مناسب است با جهانی که با انبوهی از دورگه‌ها مشخص می‌شود و به‌طور روزافزونی در حال پیچیده شدن است.

به‌عبارتی، بازشناسی این امر که روابط از توان تأسیسی برخوردارند، کمک می‌کند که پرسش‌هایی از این دست صورت‌بندی شوند: «چگونه پدیده‌های اجتماعی به‌صورت خاص شکل گرفته‌اند یا در حال دگرگونی‌اند؟»، «آیا می‌شود به‌صورت‌های متفاوتی از روابط میان پدیده‌های در جهان (اجتماعی و طبیعی) اندیشید؟»، و «صورت‌های متفاوت روابط چگونه زندگی فردی و اجتماعی‌مان را دگرگون می‌کردند یا خواهند کرد؟». همچنین، این مقاله منطبق با روش استنباطی مناسب با روش رابطه‌ای پیشنهاد می‌کند. این روش نه‌تنها به زمینه‌مندی فرایندهای استنباط حساس است، بلکه راه را برای تجربه‌گرایی و درگیری بی‌واسطه و چندگونه پژوهشگر با محیط پژوهش می‌گشاید. توجه به دانش‌زمینه‌ای در صورت‌بندی مسئله و حدس و پیش‌بینی نه‌تنها به پژوهشگر - دانش‌زمینه‌ای، تجربه‌پیشین و نوع رابطه‌ای که با محیط برقرار می‌کند - اهمیت می‌دهد، بلکه بازنگری انتقادی را در فرایند پژوهش همچنین، فرضیه‌سازی در فرایند تحلیل امکان‌پذیر می‌کند. این نکته به جنبه انتقادی رهیافت رابطه‌مندی غنا می‌بخشد که براساس نحوه‌ بودن - ما - در - جهان نوع رابطه‌مان با خود و دیگران همچنین، دگرگونی احتمالی آینده‌مان را مشخص می‌کند. در اتخاذ رهیافتی رابطه‌ای پژوهشگر نمی‌تواند در جهان انسانی و ناانسانی پیرامونش درگیر نباشد و در پایان فرایند تحقیق خود، مورد تحقیق‌اش و جهان مشترکان در حالت اولیه پیش از تحقیق، بی‌تغییر مانده باشند.

منابع

۱. پورنیک، حسن (۱۴۰۲). «آنتروپوسن و ضرورت نوعی رهیافت میان‌رشته‌ای: شبکه انسان - طبیعت - جامعه». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۵ (۳)، ۱۰۹ - ۸۱.
<https://doi.org/10.22035/isih.2023.4653.4594>
۲. توکل، محمد، و منوری، نوح (۱۳۹۵). «کاربرد نظریه‌گفتمان در جامعه‌شناسی معرفت». معرفت فرهنگی اجتماعی، ۳ (۲۷)، ۹۴ - ۷۳.
۳. چالمرز، اف. آلن (۱۳۷۸). چستی علم: درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
۴. خورشیدی، راضیه و حسین شریف‌زادگان (۱۴۰۲). «هستی‌شناسی مسطح، فلسفه‌ای برای پژوهش‌ها و تصمیم‌سازی‌های همکاری رشته‌ای در دوران کنون؛ گامی به سوی فرارشتگی». مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۵ (۳)، ۳۷ - ۵.
<https://doi.org/10.22035/isih.2023.5036.4858>
۵. دورکیم، امیل (۱۳۷۹). خودکشی. ترجمه نادر سالارزاده‌امیری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۶. ژزا، هارتموت (۱۳۹۶). شتاب و بیگانگی: به سوی نظریه‌ای انتقادی درباره‌ی زمان در جامعه مدرن متاخر. ترجمه حسن پورسفیر. تهران: آگه.
۷. ریتزر، جورج (۱۴۰۱). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی و فرهنگی.
۸. ژلینتس، آندری (۱۳۹۷). فضا و نظریه اجتماعی. ترجمه آیدین ترکمه. تهران: علمی و فرهنگی.
۹. شریف‌زاده، رحمان (۱۳۹۷). مذاکره با اشیا. تهران: نشر نی.
۱۰. کاستلز، ایمانوئل (۱۴۰۲). شبکه‌های خشم و امید. ترجمه مجتبی قلی‌پور. تهران: مرکز.
۱۱. کلر، رایبر (۱۴۰۲). پژوهش گفتمان: راهنمایی برای پژوهشگران علوم اجتماعی. ترجمه حسن پورنیک. تهران: شیار.
۱۲. کوزر، لیونیس (۱۳۷۷). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۳۹۶). ساخت جامعه. ترجمه اکبر احمدی. تهران: علم.
۱۴. گیدنز، آنتونی (۱۴۰۱). پیامدهای مدرنیت. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: مرکز.
۱۵. مید، ج. هربرت (۱۴۰۰). ذهن، خود و جامعه. ترجمه محمد صفار. تهران: سمت.
۱۶. نگری، آنتونیوز، هارت، مایکل (۱۳۹۹). امپراتوری، ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: قصیده‌سرا.
۱۷. وبر، ماکس (۱۳۹۹). دین، قدرت، جامعه. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس.
۱۸. هگل، و. گئورگ (۱۳۵۴). خدایگاه و بنده. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
۱۹. یگی، راهل (۱۳۹۵). از خودبیگانگی. ترجمه احمد تدین. تهران: دنیای اقتصاد.
20. Bauman, Bauman (2000). *Liquid Modernity*. London: Polity Press.
21. Crossley, Nick (2011). *Towards Relational Sociology*. London: Routledge.
22. Dépelteau, François (2008). Relational thinking: A critique of co – deterministic theories of structure and agency. *Sociological Theory*, 26(1), 51–73.
23. Dépelteau, François (2013). What is the Direction of the „Relational Turn“? In: Christopher Powell and François Dépelteau (Eds.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues*. Palgrave Macmillan. 163 – 186.
24. Dépelteau, François (2018). Relational Thinking in Sociology: Relevance, Concurrence and Dissonance. In: François Dépelteau (Ed.), *Palgrave Handbook of Relational Sociology*. Cham: Palgrave Macmillan. 3 – 33.
25. Donati, Philopo (ed.) (2011). *Relational Sociology, A New Paradigm for the Social Sciences*. New York: Routledge.
26. Emirbayer, Mustafa (1997). Manifesto for a Relational Sociology, *American Journal of Sociology*, 103(2), 281-317.

27. Fish, Kenneth (2013). Relational Sociology and Historical Materialism: Three Conversation Starters, In: Christopher Power and François Dépelteau (eds.), *Conceptualizing Relational Sociology, Ontological and Theoretical Issues*. New York: Palgrave Macmillan. 27 – 44.
28. Foucault, Michel (1982). *Interview with Michel Foucault on Space, Knowledge and Power*.
<https://foucault.info/documents/foucault.spaceKnowledgePower/> (assessed at 27.03.2024)
29. Geertz, Clifford (2001). *The interpretation of cultures: Selected essays*. New York: Basic Books.
30. Honneth, Axel (1995). *The Struggle for Recognition: The Moral Framework of Social Conflicts*. Cambridge: Polity Press.
31. Latour, Bruno (1993). *We Have Never Been Modern*. Cambridge: Harvard University Press.
32. Latour, Bruno (2005). *Reassembling the Social: An Introduction to Actor – Network Theory*. Oxford: Oxford University Press.
33. MacFarlane, Craig (2013). Relational Sociology, Theoretical Inhumanism, and the Problem of the Nonhuman, In: Christopher Power and François Dépelteau (eds.), *Conceptualizing Relational Sociology, Ontological and Theoretical Issues*. New York: Palgrave Macmillan. 45 – 66.
34. Marx, Karl (1973). *Grundrisse: Foundation of the Critique of Political Economy*. New York: Vintage Books.
35. Peirce, C. Charles (1902). *Minute Logic: Chapter I. Intended Characters of this Treatise | CP 2.96*.
36. Peirce, C. Charles (1998). *The Essential Peirce, Selected Philosophical Writings, Vol. 2 (1893 – 1913)*. Indianapolis: Indiana University Press.
37. Powell, Christopher (2013). Radical Relationism: A Proposal. In: Christopher Powell and François Dépelteau (Eds.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues*. Palgrave Macmillan. 187 – 207.
38. Rosa, Hartmut (2016). *Resonanz: Eine Soziologie der Weltbeziehung*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
39. Selg, Peeter & Ventsel, Andreas (2020). *Introduction Relational Political Analysis*. Switzerland AG: Palgrave macmillan.
40. Urry, John (2007). *Mobilities*. Cambridge: Polity Press.